

نقدی بر دیدگاه ضد امپریالیستی

هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما)

نوشته: ا. انیس

جولای 2003

بینش سیاسی همانند همه حوزه های شعور اجتماعی، خود محصول روابط و مناسبات عینی مادی (اقتصادی) در جامعه است؛ بنابراین تنوع و تباین در نگرش سیاسی - ایدئولوژیک و براین مبنای عملکرد هر فرد، گروه و طبقه اجتماعی هم که خود یک امر طبیعی میباشد، در تحلیل نهایی همان موقعیت و منافع ایشان در پروسه تولید اجتماعی را بازتاب میدارد، که در شکل مبارزه طبقاتی جریان دارد؛ حتی وضعیت آنانیکه بقول شایع، خود را "بیطرف" می انگارند، نمیتواند بدور از این قانونمندی مورد مطالعه قرار گیرد، زیرا "بیطرفی و بی غرضی" شان که در شکل انفعال، بی تفاوتی و عدم حساسیت لازم در قبال حوادث و مناسبات ستمگرانه، استبدادی و ارتجاعی حاکم تبارز می نماید، چه توأم با آگاهی باشد و چه ناآگاهانه، عملاً به نفع این یا آن قشر، طبقه یا طبقات دایر بر حفظ و بقای همان نظام و مناسباتش تمام میگردد، و این در حکم همسانی و همراهی با جریان قافله است.

اما نمایندگی فعال از یک نگرش یا اشاعه مواضع گوناگون سیاسی، چنانچه اشاره شد، بازتاب همان مبارزه طبقاتی در جامعه بوده و نشان میدهد که هر کسی برای تأمین منافع طبقاتی خودش، به شیوه های گوناگونی به مبارزه روی آورده است؛ یکجا اینکار را بقوت سلاح، با اعمال خشونت و اختناق پیش میبرند؛ جایی هم به زور قانون و وسایل متناسب بدان و...؛ مکانیسم های تحقق منافع و ابزار های نیل بدان هرچه باشند، پیشبرد عملی آن فقط بر بستر یگانه وسیله شناخته شده که همان مبارزه طبقاتی باشد، میسر است و بس.

اما این منافع برای نیروهای انقلابی چه، و راه های تحقق آن کدام اند؟ به عبارت دیگر، آماج مبارزه طبقاتی برای یک نیروی انقلابی در شرایط کنونی جامعه افغانستان و جهان چه، و تاکتیک های اصلی آن کدام میباشند؟

خصلت هر نیروی مبارز انقلابی هم، چنانچه تذکار یافت، در تئوری و در عمل برحسب موضع عملی اش در قبال روابط و مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه تبیین میگردد؛ روابط و مناسباتی که آن نیروی انقلابی در راستای تغییربنیادی آن مبارزه می نماید، زیرا انقلاب در یگانه مفهوم خود، اساساً چیزی غیر از یک تغییر و دگرگونی رادیکال سیاسی و اجتماعی نمیشد. در این مفهوم، هر نیرو، گروه، قشر و طبقه یا طبقات اجتماعی که در شرایط کنونی علیه ظلم و ستم امپریالیستی و حاکمیت ارتجاع مزدور بومی، به هر شکلی که میسر باشد، مبارزه نموده و شعارهای آزادی ملی، استقلال، دموکراسی مردمی، عدالت اجتماعی یا بعبارت دیگر، دموکراتیزه نمودن حیات اجتماعی را بعنوان اهداف استراتژیک

خود قبول نموده باشد، انقلابی بوده و براین مینا، جایگاه اش را در کتگوری جنبش انقلابی مشخص میسازد.

پس انقلاب، صفت انقلابی، تعلق به جنبش انقلابی و هواداری از آن، نه امری ارادی و نه نمایشی؛ نه یک مسئله عاطفی و اخلاقی، بلکه پدیده ایست سیاسی اجتماعی مبتنی بر قانونمندی تکامل اجتماعی که ملاک ها و ضابطه های علمی مشخصه خودش را داراست.

در مبارزه انقلابی، یکی از اساسی ترین ضابطه هایی که موقعیت یک نیروی سیاسی اجتماعی و خصلت انقلابی اش را تبیین می نماید، همان معیار تمایز میان **دوست و دشمن** در تئوری و پراتیک، بعنوان اصل اساسی مبارزه طبقاتی میباشد، که خود سوال عمده هر انقلاب اجتماعی را تشکیل میدهد.

با این تمهید که هدفش روشن ساختن بعضی از مفاهیم بنیادین در نگرش کلی ما پیرامون پیشبرد مبارزه انقلابی بویژه در شرایط مشخص افغانستان میباشد، می رسیم به بررسی مواضع سیاسی هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما) بویژه در رابطه با تهاجم و اشغال نظامی عراق توسط امپریالیست های امریکایی - انگلیسی، که اعلامیه مربوطه شان و آنهم در همین شماره "**قطب نما**" به نشر رسیده است.

"هجاما" در این اعلامیه زیر عنوان "**جنگ تجاوزکارانه در فرجام خود محکوم به شکست است**" در واقع علیه تجاوز جنایتکارانه امپریالیست های امریکایی و انگلیسی به عراق و اشغال آنکشور، موضعگیری نموده، و همچنان جنایات ضد بشری مترتبه برآن و بالآخره اهداف دور و نزدیک شان در این جنگ را که تمام منطقه را آماج خود قرار میدهد، افشا می نماید که ما به تمام معنا از آن استقبال می نماییم. تأکید هرچند دیررس (هواداران) بر اهداف واقعی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در منطقه، در واقع همسویی (هجاما) را با مواضع "جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان" میرهن میسازد، که یکنیم سال قبل، یعنی در همان شب فردای تهاجم جنایتکارانه امپریالیسم به افغانستان در 7 اکتوبر 2001 اعلام گردیده بود و آن اینک:

"... **هیاھوی براه انداخته شده کنونی، هرچند که حدت تخاصم درونی خود جبهه تروریستی را برملا میسازد، ولی خاستگاه اصلی و غایت حقیقی، چیزی غیر از یک تدارک ضروری ملهم از الزامات غارتگرانه سرمایه نمیشد که بر زمینه گسترش سلطه گری و تحکیم هژمونی امپریالیستی بر خلق های زحمتکش و تحت ستم منطقه، میبایست عملی گردد.**"

آری، چنانچه می بینید این عبارات در همان آغاز تهاجم نظامی به افغانستان انشا شده اند، که رویدادهای یکنیم سال بعد منطقه و مشخصا در عراق، صحت آنرا به اثبات رسانیده، چنانچه "هواداران..." هم اینک به همین باور رسیده اند.

به تکرار بایست خاطرنشان ساخت که ما از این موضعگیری (هجاما) در قبال جنگ تجاوزگرانه امپریالیست های امریکایی - انگلیسی و متحدین شان درعراق، استقبال و آنرا بعنوان یک نکته مثبت ارزیابی می نماییم؛ اما با این وجود، وظیفه خویش می دانیم تا همچنان بلافاصله گفتنی ها و پرسش های اصولی ایرا که در زمینه ذهن ما را مشغول داشته اند، با خود "هواداران..." و مجموعه جنبش انقلابی در میان بگذاریم، و این به باورما، نشانه ای از جدیت، مسئولیت، و درک الزامات اصولی در امر مبارزه انقلابی میباشد، که (هجاما) هم، چنانچه از اسمش پیداست، خود را هوادار همین راه و جنبش انقلابی معرفی میدارد.

این جدیت، مسئولیت، و درک الزامات مبارزه انقلابی، نه تراوش ذهن، ذوق، سلیقه و اراده افراد و جنبش های انقلابی، بلکه محصول شناخت پایه ای از تئوری انقلاب اجتماعی بطور عام، و پیشبرد عملی این مبارزه در واقعیت عینی و مشخص افغانستان میباشد، که یکی از مبانی بنیادین آن، اعتقاد عملی به تبیین انقلاب اجتماعی بمثابه یک حرکت و جنبش آگاهانه و هدفمند سیاسی اجتماعی مردمی میباشد، زیرا هیچ گروه، حزب و طبقه اجتماعی به هر حدی از نیرو و توانایی هم که باشد، به تنهایی قادر به پیشبرد یک چنین امر سترگی نخواهد بود. از اینجاست که **همسویی، همکاری عملی، و اتحادهای اصولی** - چه تاکتیکی و چه استراتژیک - میان تمامی نیروهایی که خویشتن را متعهد به پیشبرد امر مبارزه انقلابی بر محور اهداف تعریف شده بالا میدانند، یک ضرورت اجتناب ناپذیر میباشد، که پابندی بدان هم، فقط در بوته آزمون پراتیک به اثبات خواهد رسید.

اما این خواست و مأمول همسویی، همکاری بالآخره تا سرحد یک وحدت اصولی هم، چنانچه میدانید، یک امر نسبی و مشروط به چگونگی عملی مبارزه انقلابی میباشد که اشکال و ضابطه های لازم آنرا در هر مرحله ای از روند انقلاب، شرایط عینی و چگونگی موقعیت و موضعگیری های خود نیروهای اجتماعی سیاسی بر محور اهداف استراتژیک انقلاب، تعیین میکند، که این مبارزه خارج از خواست و اراده هر نیرویی، میتواند و باید ادامه داشته باشد، یعنی همکاری و اتحاد نیروهای انقلابی، تنها بر بستر پیشبرد یک مبارزه اصولی میسر است و بس، زیرا اتحاد بدون مبارزه، و مبارزه بدون وحدت، ناممکن و از نظر اصولی هم نادرست است؛ و این **دومین** اصلی میباشد که پیروی از آن برای یک نیروی جدی انقلابی، الزامی است.

با گزینش و اتکا به همین اصول بنیادین مبارزه انقلابی میباشد که ما علایق و مراودات خود با هر نیروی واقعا انقلابی را، بدور از هر ملاحظه شخصی و سازمانی، تعریف و تنظیم می نماییم؛ چنانچه پیروی خویش از همین اصول را می خواهیم در اینجا عملا، در چگونگی برخورد به موضع اعلام شده (هجاما) در اعلامیه نامبرده در رابطه با عراق، به قضاوت جنبش بگذاریم.

آری، ما ضمن اینکه از موضع (هجاما) علیه جنگ تجاوزکارانه امپریالیست های امریکایی - انگلیسی و متحدین شان درعراق استقبال می نماییم، اما در قبول این اعلامیه، بعنوان یک موضع ضد امپریالیستی (هجاما)، اشکال جدی می بینیم. بنابراین وظیفه خویش دانسته تا جهت روشن شدن مسئله، بمنظور غلبه بر مشکلات و زدودن موانع عملی بر سر راه همکاری و اتحاد اصولی همه نیروهای انقلابی، سوالات و نقطه نظرات خویش را در اینجا، با صراحت کامل طرح نماییم؛ اما قبل از آن، از (هواداران) می پرسیم که آیا استنباط و تلقی ما از مسئله انقلاب، اهداف و وظایف، و نیروهای آنرا که تبارز سیاسی اش را در محدوده جنبش انقلابی، و آنهم در اینجا مشخصا در وجود سازمان ها و تشکلات سیاسی روشنفکری بدست دادیم، را قبل دارد یا خیر؟

آیا درک ما از ضرورت ها و الزامات پیشبرد مبارزه انقلابی در اوضاع کنونی؛ درک ما از چگونگی همکاری و اتحاد نیروهای انقلابی و موازین اصولی آنرا می پذیرد یا نه؟

چنانچه برعکس، از همه این مفاهیم و مقولات، درک و استنباط دیگری داشته باشد، بازهم ایجاب می نماید که نگرش خود پیرامون مسایل مطروحه را به قضاوت همگانی در جنبش گذاشته، و ما را در زمینه یاری رساند.

اینک می پردازیم به خود اعلامیه (هواداران...) در قبال جنگ تجاوزکارانه امپریالیست ها در عراق:

(هواداران...) به اعلامیه خود عنوان "جنگ تجاوزکارانه در فرجام خود محکوم به شکست است" داده است، چرا؟

قبل از اینکه علت این استفساریه خود را در اینجا توضیح نمایم، از (هجاما) می پرسیم که قاطعیت حکم شان مبنی بر حتمی بودن شکست جنگ تجاوزکارانه مورد نظر، چه محدوده زمانی را مد نظر دارد؟ آیا مقصود آینده ای بسیار دور است؛ یعنی روزی روزگاری، این جنگ یا هر جنگ تجاوزکارانه ای بالآخره شکست خواهد خورد؟ کدام ضرورت عملی و جبر تاریخی، فقط همین احتمال را در اینجا مطرح میسازد، و نه غیر؟ اگر اینطور باشد، بازهم سوال این است که (هواداران...) چگونه و با استناد به کدام فلسفه ای این شکست را در اینجا پیش بینی می نمایند؛ شکست در آینده بسیار دوری که شرایط و اوضاع آنوقتی را اینک، به هیچ معیاری نمیتوانیم پیش بینی کنیم!

اما برعکس، اگر قصد (هجاما) شکست امپریالیست ها در عراق، و در همین دورانی که جنگ عملا جریان داشت، بوده باشد؛ باید پذیرفت که واقعیت های سرسخت و دردناک برای همه آزادیخواهان، دال بریطلان پیش بینی و قضاوت (هواداران...) میباشد، زیرا جنگ عملا پایان یافته و متأسفانه که برخلاف پیش بینی (هجاما)، امپریالیست های تجاوزکار هم در آن پیروز گردیده اند، زیرا آنها در جنگ به اهداف اعلام شده خویش مبنی بر سقوط رژیم صدام حسین رسیده اند. پس کجاست قاطعیت حکم (هواداران...) که فرجام پرادبار همان شکست شرمسارانه امپریالیست های جنایتکار در این جنگ را، پیش بینی نموده است؟!

اینکه امپریالیست های تجاوزگر در ذهن مردم ستمدیده عراق و میلیون ها انسان آزادیخواه سراسر جهان، از نظر اخلاقی شکست خورده باشند، آنچه (هواداران) می گویند، امریست که بخودی خود تازگی نداشته، و نمیتواند معیار شکست و پیروزی هم باشد؛ چه این نه اخلاق و ارزش های اخلاقی انسانها است که جریان عملی زندگی را به پیش رانده، مصالح، مقدرات و سرنوشت شانرا تعیین میکنند، بلکه برعکس، این روابط و مناسبات مادی (اقتصادی) و دیگر شرایط عینی اجتماعی میباشد، که به اخلاقیات و دیگر مفاهیم ذهنی، روحی، حقوقی، منطقی ... هم، محتوای خودشان را می بخشد.

اکنون امپریالیست های امریکایی و انگلیسی، چنانچه مشاهده می نمایم، دشنه تیز و خونچکان شانرا بر گلوئی خلق ها و در مجموع، بر گلوئی ملت مظلوم عراق گذارده اند؛ با سلب آزادی و استقلال کشور شان، آنها را در زیر یوغ اسارت و انقیاد خویش، خرد میکنند؛ ثروت های طبیعی مثل نفت شانرا به غارت می برند... خلاصه که قلدرانه و بلامنازع، همه آن اهدافی را، که شما بدرستی در اعلامیه تان قید نموده اید، دنبال می نمایند.

امپریالیست ها همه این کارها را بدون هیچ ملاحظه اخلاقی انجام داده و میدهند، بدون آنکه کسی هم جلو شانرا گرفته باشد؛ برعکس همه زمامداران جهان "متمدن" و موسسات صاحب "احترام و رسوخی" مثل سازمان ملل، که شما از آن تمجید نموده اید، نه شکست امپریالیست های امریکایی و انگلیسی، بلکه پیروزی شان در این جنگ تجاوزگرانه را به رسمیت شناخته، و بر زمینه همین واقعیت عملی، برای خود اشغالگران در پیشبرد پلان های شان در عراق، "مشروعیت قانونی" هم قایل گردیده، و با آنها عملا همکاری می نمایند! پس کجاست آن شکست محتوم؟ کجاست ان احترام و وجهه سازمان ملل، که شما بدان تمکین می نمایید؟!

البته بدون آنکه اکنون در اینجا وارد این بحث شویم، باید بگوییم که منظور از احترام و تمکین شما به سازمان ملل، نامه ایست که شما بمناسبت روز شهدا بتاريخ 8 جون 2002 انتشار داده اید؛ در آن نامه که مهر و نشان رسمی شما را دارد، آمده است:

"... انتظار مردم از مأموریت سازمان ملل متحد اینست تا با گسترش ساحه فعالیت های خود از امنیت و وحدت جامعه حراست کرده و جایی برای حضور سایر نیروهای نظامی باقی نگذارد تا بدینگونه سهمش را در سلامت حاکمیت ملی افغانستان ادا نماید" (!!؟؟)

در اینجا عجالتا - چون هدف، ارزیابی اعلامیه ضد جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی شما میباشد - از وارد شدن به بحث پیرامون موضع شما در قبال سازمان ملل خود داری میشود، و فقط همینقدر میگوییم، که این خواست و مطالبه شما، به هیچوجه با نگرش و معیارهای یک جریان جدی انقلابی، نمیتواند سازگاری داشته باشد.

اما می بینید که پیش بینی شما از فرجام جنگ تجاوزکارانه امپریالیست ها در عراق، نادرست بوده است. البته می دانیم پیش بینی آینده کار ساده ای نبوده و در همه احوال، قرین به حقیقت هم نمیگردد؛ بنابراین این موضوع بخودی خود، بیش از این مورد توجه ما نیست؛ ولی آنچه جدا در خور سوال میباشد، اینست که شما بعنوان یک نیروی هوادار انقلاب، چرا، چگونه، و به اتکای کدام معیار و موازین سیاست انقلابی، بخود اجازه یک چنین پیش بینی ای را داده اید؟

اگر یک فرد عادی و یا یک جماعت از نظر سیاسی نا آزموده و غیر مجرب، و بالاخره یک جریان سیاسی لیبرالی مرتکب چنین قصوری میگردید، ارزش آنرا نداشت که در اینجا و به این شکل، بدان پاسخ بدهیم، اما شما چرا؟

شما که عمریست خود را **هوادار جنبش انقلابی** دانسته، و اینک نیت هم کرده اید (این قصد و نیت بسیار مورد استقبال ما میباشد) تا ضد امپریالیسم و اهداف و اعمال جنایتکارانه آن هم، چیزی بگویید! همین ناپیگیری و بی اعتنایی به معیارها و موازین سیاست انقلابی میباشد، که شما را همواره در یک معضل لاینحل تئوریک و منطقی قرار میدهد، و به همین علت است که شما در عمل هم، مرزبندی میان صحیح و سقیم، از جمله در همان نمونه سازمان ملل را، درست تشخیص ندهید!

آخر با کدام معیار و نگرش انقلابی، شما به یک چنین نتیجه گیری ای رسیده اید؟ در اصدار چنین حکم و پیش بینی "داهیان" به کدام مأخذ و نمونه تاریخی استناد می جوئید؟

آنچه موکد میباشد اینست که، هیچ اندیشه انقلابی و هیچ متدولوژی علمی انقلابی وجود ندارد، که همانند شما، با حزم و جزم و بدون هیچ قید و ملاحظه ای، نه به پیش بینی رویدادهای احتمالی آینده، و نه به محتوم بودن قطعی یک جنگ تجاوزکارانه نابرابر و تحمیلی، حکم صادر نماید.

هیچ استنتاج از پیش حاضر و آماده که به نمونه یا نمونه های تاریخی هم استنادی داشته باشد، در دست نیست که شیوه نگرش و عمل شما را توجیه کند، جز اینکه بگوییم، شما پدیده های سیاسی اجتماعی را، با یک بینش مکانیکی، متافزیککی، و در نتیجه ایده آلیستی، ارزیابی و معالجه می نمایید، که این نمیتواند بذات خود، بینش و اسلوب مورد قبول یک نیروی سیاسی آگاه، مجرب، و هوادار جنبش انقلابی باشد!

همینجا ناگزیر باید از شما پرسیم، که هوادار جنبش انقلابی بودن، به چه معنا بوده و ملاک های آن کدام اند؟ جنبش انقلابی را در گذشته و حال، چرا و در وجود چه یا کدام نیروهایی میتوان خلاصه کرد، تا بتوان بر این زمینه، هواداری خویشتن را بدان توجیه و تثبیت نمود؟

آیا این جنبش با سیر تحول اوضاع در افغانستان و جهان، خود تحولی نموده است یا خیر؟ اگر آری، پس باید نمود و ملاک های آنرا در شکل و مضمون نشان داد؛ در غیر آن، عنوان (هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان) نمیتواند دیگر عینیت مادی یافته، که در آنصورت این اسم، بدون مسمی و شعاری فاقد یک پایه عینی خواهد بود، که نمیتوان آنرا جدی تلقی کرد، مگر اینکه حقایق و درستی خود را در واقعیت عینی، بتوان در یک پراتیک فعال و رزمنده اصولی، به اثبات رسانید.

بما بگوئید که در این جنگ تحمیلی و نابرابر، که در یکطرف قدرتمندترین نیروهای امپریالیسم جهانی مجهز با وحشتناکترین سلاح های مدرن آدمکشی، و در طرف دیگر، یک رژیم فاسد، خودکامه و ضد بشری، و ایزوله از مردم قرار داشت، با کدام اندیشه و معیار انقلابی و علمی، ممکن می نمود تا حکم بر شکست حتمی قشون متجاوز امپریالیستی صادر کرد؟

البته به این ادعان دارید که امپریالیست ها که در واقعیت امر، ببرهای کاغذی ای بیش نمیباشند، در زورآزمایی خویش بطور مستقیم، نه با مردم زحمتکش و ستمدیده عراق، که با رژیم فاسد و از درون پوسیده و دشمن آشتی ناپذیر خلق های تحت ستم عراق، یعنی با رژیم ضد بشری صدام حسین در مصاف بودند؛ چنانچه این طرفین اصلی در جنگ تجاوزکارانه و نابرابر را در مخیله زنده داشته باشیم، از مقایسه همین اطراف درگیر، به آسانی و بدون هیچ دغدغه خاطر، به این استنتاج و قضاوت علمی و منطقی خواهیم رسید که در این معادله نابرابر، کفه ترازو به هر معیار و مقیاس علمی، منطقی و عملی، بجانب نیروهای مرگ زای امپریالیستی میلان میکند؛ علت آن اینست که، در معادله و محاسبه مورد نظرما، نقش اساسی توده های میلیونی مردم که در تحت قیادت مدبرانه یک رهبری آگاه انقلابی، بسیج و متشکل شده باشند، کاملاً منتفی میباشد؛ چه فقط و فقط با چنین پیش شرط عینی و ذهنی مساعد و آماده، و همچنان عوامل مساعد خارجی ... میباشد، که می شد به نتیجه یا نتایج دلخواه، از پیش سنجیده شده و قابل انتظار شما امیدوار بود. در تأمین یک چنین پیش شرط های مادی و عوامل خرد و بزرگ فنی، سیاسی، اقتصادی و روانی است، که هر معجزه ای هم بدست توانای توده های میلیونی مردم، ممکن و میسر میگردد؛ و تنها در تحت چنین شرایطی است که امپریالیست های از نظر نظامی نیرومند، به ببرهای کاغذی مبدل میگرددند. حال شما بگوئید که کدام این پیش شرط ها در واقعیت عملی جنگ امپریالیست های جنایتکار با رژیم صدام حسین مستبد و خون آشام، موجود و میسر بود؟

آری، پیش بینی پیامبرگونه و حکم قطعی شما، از دیدگاه اندیشه و عمل انقلابی، آنچه هواداران یک جنبش انقلابی بایست بدان متعهد باشند، و بالأخره به هیچ معیاری، از همان آغاز جنگ و قبل از آن، قابل اتکا نمیتوانست باشد؛ چه شکست قطعی یا نهایی امپریالیست ها در عراق و یا هر جای دیگر، یک امر از پیش تعیین شده و مقدر نبوده و نمیتواند هم باشد، زیرا این شکست محتوم، نتیجه یک مبارزه اصولی و قاطع ضد امپریالیستی میباشد که خود، چنانچه گفته شد، مستلزم پیش شرط های بسیاری، از جمله سازمانیابی اقشار وسیع توده های خلق مجهز به یک برنامه مبارزاتی روشن و دقیق، یعنی تدوین استراتژی و تاکتیک انقلابی متناسب با شرایط عینی هر جامعه در سطح ملی و حمایت و پشتیبانی مثبت و فعال در سطح بین المللی، و بطور خلاصه همان سه سلاح معجزه آسای انقلاب میباشد؛ و این پیش شرط ها هیچکدام در واقعیت عملی عراق متأسفانه فراهم نبوده است. دیدگاه (هواداران...) در اینجا در بهترین حالت، یک دیدگاه مکانیکی و انتزاعی یعنی متافزیک میباشند. (هواداران...) حتی به تجارب تاریخی هم اعتنایی ندارند، و از جمله نمی گویند که چرا مقاومت مردم

افغانستان در برابر تهاجم و اشغال نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی منجر به آزادی کشور نشد؟ با وصف خون بهای هنگفتی که برایش پرداخته شد؛ با آنکه از نظر مساعدت شرایط ملی، از جمله روانشناسی اجتماعی مردم؛ پایه اجتماعی وسیع توده ای جنگ سراسری مسلحانه؛ منطق درونی جنگ؛ مساعدت عوامل داخلی برای پاگیری موج گسترده جنگ چریکی؛ موقعیت جئوفیزیکی و موجودیت عملی پایگاه های استراتژیک برای جنگ های پارتیزانی؛ و مداخله رقبای امپریالیستی که در شکست رقیب، نفع مستقیم داشتند ... اوضاع به نفع مقاومت مردم بود!

برعکس چرا امپریالیسم امریکا و متحدینش در برابر مبارزه خلق قهرمان ویتنام شکست تاریخی خوردند؟ و به همینسان در هندو چین، در الجزایر ... چطور؟

برعکس به افغانستان برگشته، و از اشغال نظامی کشور توسط امپریالیسم امریکا و متحدینش بپرسیم؛ آیا میتوان امیدوار بود (و چه زمانی) که اشغالگران امریکایی و متحدین شان بالآخره بخودی خود در افغانستان شکست بخورند؟

اگر اینکار بدلالی که شما بلادرنگ ارائه خواهید کرد ممکن نمیباشد، پس چرا این تهاجم و جنگ تجاوزکارانه در عراق محکوم به شکست بود؟!

اصولا باید پرسید که آیا امپریالیست های امریکایی و متحدین شان به افغانستان تجاوز نمودند، و آیا کشور را در اشغال خود دارند یا خیر؟

موضع (هواداران) در این زمینه در کجاست؟ زیرا نیروهای انقلابی از همان شب فردای تهاجم جنایتکارانه امپریالیستی به افغانستان که در نتیجه اش، رژیم خود ساخته شان یعنی رژیم طالبان ساقط، و بجای آن، رژیم دست نشانده و مزدور کنونی را بکار گماشته و کشور را در تحت سلطه و انقیاد کامل خود در آوردند، در زمینه به شکل صریح و قاطع آن اعلام مواضع نموده و سرگرم مبارزه انقلابی میباشند.

اگر احیانا تجاوز امپریالیست ها به افغانستان و اشغال کشور را قبول نداشته باشید، پس چرا عملکرد شان را در عراق، تجاوز امپریالیستی ارزیابی می نمایید، که فرجام دایر بر شکست محتوم شانرا هم، پیشگویی نموده اید که متأسفانه، چنانکه دیدیم، سیر حرکت اوضاع و شرایط عملی، نه بروفق میل و آرزوهای امثال ما و شما، بلکه برحسب قانونمندی های عینی جنگ و عوامل دخیل در آن، به پیش رفته و در نتیجه، بر محاسبه و پیش بینی فاقد یک مبنای علمی شما، خط بطلان کشیده است!

آری، جریان عملی جنگ و نتیجه اش، آنچه برای هر مبتدی در سیاست انقلابی دور از انتظار نبوده است، برعکس فرضیه، استنتاج، قضاوت و در نتیجه، حکم ایده آلیستی شما را بی رحمانه باطل کرد.

بگذارید این نکته را از زاویه دیگری به بررسی بگیریم و آن اینکه:

اگر امپریالیست ها در عراق حتی محکوم به شکست حتمی هم بوده اند (!) ولی این بدان معنا نبوده و نمیتواند باشد، که نیروهای انقلابی، آزادیخواه و ضد امپریالیستی دست به سینه نشسته و فرصت موعود را انتظار بکشند؛ آنها با این حتمیت شکست، باید در تسریع این روند، نقش لازم و ضروری خود را در هرکجایی که قرار دارند، با گزینش تاکتیک های لازم و متناسب شان ایفا نمایند. آنها بایست قانونمندی ها و دلایل اجتناب ناپذیری شکست امپریالیسم را، کاری که (هواداران...) ما انجام نداده اند، بمردم توضیح، آنها را بدین باور متقاعد، راه های عملی آنرا نشانی، و بالآخره ایشان را در این راه بسیج نمایند.

ناگزیری پیروزی بر امپریالیست ها، یا عبارت دیگر حتمیت شکست شان، نه یک مسئله احساسی عاطفی، و نه الهام آسمانی بمصداق این آیت "جاء الحق و زهق الباطل"، بلکه امریست مبتنی بر قانونمندی های خویش. بنابراین باید به همه پدیده های اجتماعی سیاسی، برخوردی عینی و علمی داشت. جنگ ادامه سیاست است و سیاست هم علم؛ پس برای بررسی امکانات و چگونگی پیروزی یا شکست در یک جنگ، بایست سیاست ها، علل و انگیزه ها، الزامات نیروهای درگیر در جنگ، امکانات و ابزارهای پیشبرد عملی آنها مورد مذاقه قرار داد.

یک قرن است که گنبدیگی، پوسیدگی، و احتضاری بودن امپریالیسم، در پرتو کشف قانونمندی های درونی این سیستم، علما ثابت گردیده که در مقاطعی هم، عملاً ضربات مهلکی بر پیکر این نظام ضد بشری وارد آمده است؛ ولی باز هم می بینیم که این هیولای خون آشام، سخت جانی نموده و دست از ظلم، ستم، استثمار، و غارت ملل بر نمیدارد، چه رسد به اینکه ساطور خونچکان خودش را به زمین گذارده و در آزادی، آبادی، و مدرنیته دیگران که با خصلت و سرشت آن در تضاد است، نقشی ایفا نماید! پس دلایل این پایداری و سخت جانی چیست؟

اگر قرار به حتمیت شکست امپریالیست های تجاوزگر و ناگزیری پیروزی توده های زحمتکش و تحت ستم - نه رژیم های بقول (هجاما) خود کامه و جبار مثل رژیم صدام حسین و طالبان - بر آنها باشد، پس راه های عملی آن و رهنمود های علم مبارزه در زمینه - چنانچه بخواهیم ترمینولوژی مورد پسند (هواداران...) ما را بکار گیریم که خویشتن را منسوب به جنبش انقلابی و بنابراین رهروان راه انقلاب میدانند - آری، رهنمود های علم انقلاب در این زمینه چه میباشند؟

بدین نهج است که میتوان نه تنها پدیده های اجتماعی را مطالعه و بررسی کرد، بل در پرتو تبلیغ و ترویج علمی روشنگرانه و یک پراتیک فعال و رزمنده، شناخت توده های مردم را هم غنا و ارتقا بخشیده و در نتیجه، آنها را به عینیت قوانین تکامل اجتماعی و سهمگیری فعال در مبارزه و ار جمله در مبارزه ضد امپریالیستی باورمند گردانید. ناگزیری در گزینش یک چنین شیوه علمی در مبارزه انقلابی، باز هم بیشتر زمانی موکد میگردد که بدانیم، امپریالیست ها و مزدوران گوش بفرمان شان، همانند نیروهای تسلیحاتی نظامی، از چه ابزار ها و وسایل اشاعه فکری دیگری برای اغوا، تحمیق، و گمراهی مردم استفاده می نمایند، که مردم هم متأسفانه بیشتر از همچو منابعی تغذیه میشوند.

آنها تجاوز به عراق، اشغال این کشور، و کشتار مردم بیگناه آنها، آزادی مردم عراق جا می زنند!!! همانطوریکه در افغانستان، با دستاویز قرار دادن یک جنگ "ضد تروریستی"، عملاً تجاوز، اشغال نظامی، و کشتار مردم بیگناه را که شما خود، آمارش را پنجهزار قید نموده اید، آزاد سازی و دموکراتیزه کردن جامعه و آنها هم به همیاری و پیشگامی همان نیروهای شناخته شده ضد آزادی و ضد دموکراسی، تبلیغ می نمایند!!! همان دموکراسی امپریالیستی که (هواداران...) آنها در اعلامیه شان بحق **افسانه دموکراسی** نام نهاده اند. پس در چنین اوضاع و شرایط نا متعادلی، هرگاه قرار باشد که نیروهای آزادیخواه و انقلابی، از امکانات بسیار اندک، و اما از فرصت های بسیار مساعد، در جهت افشای اهداف و مقاصد اصلی امپریالیست ها (آنچه که هواداران ... در اعلامیه شان نموده اند) و مزدوران شان و براین منوال، برای رشد و ارتقای آگاهی ها و تنویر اذهان عمومی، بهره برداری لازم را نه نمایند، نتیجه چه خواهد بود؟

چرا و چگونه باید توده ها به حرف های نیروهای آزادیخواه و انقلابی گوش فرا دهند، و نه به تبلیغات اغواگرانه امپریالیست ها و مرتجعین و چاشنی های مزورانه شان؟

اصولا چرا و چگونه باید مردم قبول نمایند که فلان نیرو، آزادیخواه، انقلابی، و هوادار جنبش انقلابی می‌باشد؛ و آن نیروی دیگر، ارتجاعی، مزدور، و ضد انقلاب و مبارزه انقلابی؟ ...

اینست جنبه‌هایی از یک موضعگیری عملی ضد امپریالیستی در خطوط کلی؛ و بر مبنای یک چنین سیاستی می‌باید تجاوزگری‌های امپریالیستی را محکوم کرد، یعنی چنانچه این محکومیت از یک موضع انقلابی ضد امپریالیستی باشد، باید قبول کرد که امپریالیسم خوب و بد ندارد، طوریکه تجاوز آن در هر کشور، بر مبنای اهداف و منافع امپریالیستی صورت می‌پذیرد که در اشکال گوناگونی می‌تواند نمایان گردد؛ بنابراین تهاجم امپریالیستی به افغانستان هم، نمی‌تواند جدا از این قانونمندی باشد. اگر چنین است، پس باید سوال کرد این موضعگیری (هواداران...) در محکومیت تجاوز امپریالیستی به افغانستان در کجاست؟ موضع‌شان علیه اشغال نظامی و موقعیت مستعمره ای کشور کجاست؟ موضعگیری‌شان در قبال دولت دست‌نشانده امپریالیست‌ها در کجاست؟ چرا در برابر تجاوز به افغانستان سکوت کرد، ولی در رابطه با عراق، این تجاوز را امپریالیستی خوانده و شکست محتوم آنرا هم "داهیانه" پیشگویی کرد؟

ممکن است (هواداران...) در رابطه با تجاوز امپریالیستی به افغانستان موضعگیری کرده باشند که ما از آن خبر نداشته باشیم، و آنها بتوانند بسادگی سندی ارائه نمایند؛ با این وجود، ما حتی یک چنین موضعگیری احتمالی را هم مادامیکه با موضعگیری عملی و قاطع علیه دولت دست‌نشانده امپریالیست‌ها در کابل توأم نباشد، نمیتوانیم بمثابه یک موضع ضد امپریالیستی قبول نماییم، زیرا مبارزه علیه امپریالیسم، جدا از مبارزه علیه ارتجاع نمیتواند باشد؛ ورنه باید پرسید که چرا رژیم ضد بشری صدام حسین را جبار و قهار، و پرورش یافته خود امپریالیست‌ها خواند، ولی در برابر رژیم دست‌نشانده و مزدورشان در افغانستان سکوت اختیار کرد؟ این روش دوگانه و به تعبیری یک بام و دو هوا را چگونه باید ارزیابی نمود؟

از آنجاییکه تجاوز به عراق و اشغال آنکشور، از نظر زمانی پس از تهاجم به افغانستان و اشغال کشور بوقوع پیوسته است، بنابراین باید پرسید که آیا تغییرموضع مبنی بر محکومیت تجاوز در عراق، تکامل دیالکتیکی دیدگاه (هواداران...) را نمایندگی می‌نماید؟

اگر آری، پس این تکامل می‌بایست بطور انصراف ناپذیری بر زمینه یک نقد اصولی از موضع قبلی، یعنی انتقاد از سکوت در قبال تجاوز به افغانستان و دولت دست‌نشانده در آنجا، بمیان آمده باشد، در غیر آن، نمیتوان محکومیت کنونی تجاوز به عراق را هم، بیان یک موضع انقلابی ضد امپریالیستی قبول کرد.

برعکس، چنانچه محکومیت تجاوز و اشغال عراق، بیانگر دید و موضعگیری اخلاقی، خیرخواهانه، و هومانستی (هجاما) باشد، بنابراین باید گفت که چنین موضعگیری ای، باز هم نمیتواند بالضره تبلور هویت و دیدگاه یک نیروی انقلابی باشد، زیرا در جمع وسیع و گسترده میلیون‌ها انسان متعارض بر تجاوز امپریالیست‌ها به عراق و همین‌طور به افغانستان، بودند تعداد بسیاری از انسان‌هاییکه با حرکت از یک موضع هومانستی و اخلاقی، این تجاوز و کشتار را محکوم می‌نمودند، بدون آنکه خود را اما، به ایده انقلاب اجتماعی یا به اندیشه‌های ضد امپریالیستی متعهد بدانند؛ چه این موضع هومانستی و اخلاقی را عملاً هر کشیش کلیسا حتی در بالاترین هیئرش قدرتی در کلیسای کاتولیک، پاپ ژان پل دوم رهبر کاتولیک‌های جهان نیز با حرارت در خور خودشان، عملاً نمایندگی

نموده اند که با این وجود، موضعگیری شان، با موضعگیری یعنی با ماهیت، دیدگاه، و رسالت یک نیروی انقلابی، تفاوتی کیفی و ماهوی دارد.

و از آنجاییکه (هجاما) چنانچه از اسمش پیداست، از قدیم الایام خود را هوادار جنبش انقلابی میدانند، بنابراین نمیتوان موضعگیری آن در قبال تجاوز امپریالیست ها به عراق را بدلاپلی که تا ایندم ارائه گردید، در حکم یک موضع ضد امپریالیستی قبول کرد، زیرا نه پاپ، و نه همه آنانیکه از موضع اخلاقی و هومانستی به مسئله نگاه می نمایند، همه اینها نمیتوانند حتما ضد امپریالیست و انقلابی باشند. اینست علت برخورد ما به ذهنیگرایی یا ایده آلیسم و موضع دوگانه هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما) در رابطه با تجاوز امپریالیست ها به عراق و افغانستان، که چنانچه با دیدگاه و روش عملی شان مبارزه نشود، توده های زحمتکش مردم و هواداران راه انقلاب را در عمل، به گمراهی رهنمون خواهند شد.

و اینست پاداش ذهنی گرایی جزمی انقلابیونی که بخواهند در تئوری و در عمل، از اندیشه، اسلوب، و پراتیک مبارزه اصولی انقلابی فاصله گرفته، و یا در بکاربرد عملی شان، بی اعتنایی و تغافل نمایند! یک نیروی جدی انقلابی مجاز نیست که در فهم نقش سازنده و عظیم اندیشه ها و ایده های دموکراتیک و انقلابی در قبال زورگویی، تهاجم، و ستم؛ و در رابطه با مسئله تغییر و دگرگونی شرایط اجتماعی سیاسی، تغافل و کوتاهی نماید، چه یکی از وظایف اساسی و در واقع علل وجودی آن نیرو در مبارزه سیاسی انقلابی، همانا پخش یا تبلیغ و ترویج ایده های دموکراتیک و انقلابی میباشد. یک نیروی جدی انقلابی، برای تغییر و دگرگونی بنیادین مناسبات و شرایط اجتماعی در جامعه، می بایست و بطور اجتناب ناپذیر، تبلیغ و ترویج ایده ها و افکار دموکراتیک و انقلابی، و براین اساس، سازماندهی و بسیج مردم در یک پراتیک فعال و رزمنده را، مبنای کار و مبارزه سیاسی خود قرار بدهد؛ ورنه به هیچوجه و تحت هیچ شرایطی، نه قادر به فهم دیالکتیک تحول اجتماعی خواهد بود، و نه هم میتواند عملاً سهمی در این زمینه ایفا نماید.

مبارزه یک نیروی دموکراتیک و هوادار انقلاب و جنبش انقلابی در خارج از کشور، از آنجاییکه از عرصه پراتیک اجتماعی روزمره مردم در داخل کشور بدور افتاده است، ناگزیر بر یک زمینه مشخصی محدود میگردد و آن قبل از همه، علاوه بر حمایت از مبارزه آزادیخواهانه انقلابی در داخل کشور، همانا مبارزه سیاسی روشنگرانه و پخش ایده های دموکراتیک و انقلابی میباشد، که این اخیر، به شیوه های گوناگون بویژه توسط مطبوعات و از جمله از طریق یک ارگان مرکزی نشراتی بعنوان زبان گویای آن سازمان، به نشر می رسد. این یکی از عمده ترین ابزار مبارزاتی یک چنین نهادی میباشد که متأسفانه (هواداران...) با وصف سابقه طولانی و امکانات عملی ای که در اختیار دارند، حتی برای افکار و ایده های خودشان هم، یک ارگان نشراتی در اختیار ندارند که در نتیجه، جسته و گریخته به اعلامیه نویسی اکتفا نموده، و بدینسان گریبان خود را گویا خلاص می نمایند!

ما این مسئله را از اینجهت هم به (هواداران...) گوشزد می نمایم، تا هرگونه رخوت، تبلی، و اعلامیه بازی را کنار گذاشته و برعکس، در فراهم آوری زمینه های تحقق این خواست و ضرورت مبرم، گام های عملی و موثری بردارند، اگر قرار است که در عمل و آنهم در شرایط حساس کنونی، نقش فعال و ارزنده ای ایفا، و بنابراین هوادار شایسته جنبش انقلابی باشند.

اما در پایان یک نکته را نباید ناگفته گذاشت:

(هواداران...) ما به رسم همیشگی، همه ساله 8 جون - روز نام نهاد شهدای راه آزادی و انقلاب کشور - را به هدف تجدید میثاق با همه شهدای پاکباز راه آزادی برگزار می نمایم که این مسئله بذات خود، می باید بعنوان یک اقدام درست، ضروری، و مناسب ارزیابی شود، که ابتکارش را (هجاما) بعهدہ داشته است. اما روز شهدای راه آزادی و انقلاب، همانطوریکه از خود این عبارت پیداست، میبایست روزی باشد با مضمون سیاسی انقلابی و در خور شأن و منزلت شهدای ارجمند ما، نه یک تجلیل سمبولیک و مذهبی!

همین نکته بود که در 8 جون سال گذشته، ضمن انتقاد از شیوه برگزاری تا کنونی، برآن تأکید بعمل آمد و نتیجه آن شد که برای بررسی مسایل مربوط به جنبش انقلابی و سایر امور مبارزاتی در سطح جامعه و جهان، سمینار هایی تدارک دیده شود، که برگزاری اولین آنرا دوستان (هجاما) داوطلبانه عهده دار شدند؛ چنانچه حتی تاریخ و محل برگزاری آن هم مشخص شد، که متأسفانه تا کنون هیچ اقدامی در زمینه توسط (هجاما) بعمل نیامد!

اما در 8 جون 2003، بقول دوستی که در این مناسبت حضور داشته است، دوستان (هجاما) عدم تدارک، دعوت از افراد و نیروهای علاقمند، و برگزاری سمینار پیشنهادی را که خودشان داوطلب آن شده بودند، طوری توجیه نموده اند که گویا دیگران، موضوع را دنبال نموده اند!!!

پیداست که این یک شیوه و روش غیراصولی و نادرست میباشد. (هجاما) باید وظیفه ای را که خود متقبل شده، یعنی تدارک سمینار و دعوت به آنرا عملی می ساخت. چنانچه در زمینه مشکلی هم وجود داشت، بازهم ایجاب می نمود تا موضوع را به اطلاع دیگران برساند، که متأسفانه به هیچکدام ایندو، واقعی گذارده نشد!

نماینده "جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان" در آن مناسبت، براین نکته تأکید هم نمود، که هرگاه (هجاما) مستعد پذیرش این مهم نباشد، "جبهه..." آماده است تا در زمینه اقدام نماید. بهرحال دو نکته ای را در این رابطه باید خاطرنشان نمود:

1 - عدم رسیدگی دوستان (هجاما) به وظیفه محوله، رویمرفته فاصله میان حرف و عمل شانرا در این زمینه نمایان میسازد!

2 - چنانچه دوستان ما در همین یک سالی که گذشت، بوظیفه شان عمل نموده بودند، ممکن بود که افراد و عناصر علاقمند، و نیروهای دارای مواضع سیاسی مشترک و یا نزدیک باهم، متعاقباً از طریق برگزاری نشست هایی، عملاً زمینه های تفاهم بیشتر، همکاری عملی، و حتی وحدت اصولی را فراهم نمایند که همیشه و بویژه در اوضاع و شرایط کنونی جامعه و جهان، بیش از هر زمان دیگری، لازمی و ضروری می نماید.

"جبهه..." ضمن تأکید بر اهمیت و ضرورت انصراف ناپذیر همسویی و همکاری میان نیروهای دارای اهداف و مواضع همگون سیاسی، که در شرایط کنونی در کتگوری جنبش انقلابی، آزادیخواه، و دموکراتیک کشور قرار می گیرند، یکباردیگر توجه هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما) را بهمان وظیفه ایکه انجام نیافته است، جلب می نماید. در انجام این مأمول، "جبهه..." هم به نوبه خویش، تا آنجاییکه مقدور باشد، از هیچ سعی و تلاشی فروگذار نخواهد کرد؛ باشد تا تجدید میثاق با شهدای پرافتخار راه آزادی و انقلاب میهن هم، مفهوم حقیقی خود را، نه فقط در تجلیل سالانه (روز شهدا)، که برعکس در پراتیک فعال و رزمنده انقلابی در راستای اهداف و آرمان های والای شهدای گلگون قبای ما بازتاب نماید. راه مبارزه انقلابی بگواهی تاریخ، راه خیلی دشوار و آمیخته بخون است؛

چه خون‌هایی که در این راه ریخته نشده و چه انسان‌های مبارز و پاکبازی که در این راه بی‌باکانه خود را فدا کرده‌اند!

آیا همه این خون‌ها بيموجب ریخته شده و همه این بهترین و رشیدترین فرزندان انقلابی میهن، بیهوده سرهای خویش را در این راه نهاده‌اند؟ خیر!

این خون‌ها بیهوده ریخته نشده و همه این انقلابیون، بیهوده جان‌های عزیزشان را قربان نکرده‌اند. آنها در راه اهداف نبیل انسانی، در راه انقلاب، همه چیز خویش را بی‌باکانه قربان نمودند و برای اینکار و در بدل این فداکاری خویش، بهترین و پر عظمت‌ترین پاداشی هم نصیب‌شان گردیده است.

این پاداش چیست؟

این پاداش، همانا افتخار جاودانه ایست که برای همیشه در فکرما، در اندیشه ما، و در قلب ما، زنده و پایدار خواهد ماند و آنهم به یک شرط و آن اینکه، ما ادامه دهندگان راستین راه آنان باشیم و به آرمان‌های والای انسانی‌شان وفادار! که این مأمول هم، نه با برگزاری سالی یکبار محافل یادبود برای‌شان، بلکه از طریق پیگیری استوارانه راه‌شان، یعنی راه انقلاب فراهم می‌باشد و بس. فقط بدینصورت است که آنها در وجودما، و در وجدان جامعه و تاریخ، جاودان می‌مانند.

